

روزی قرار بر اعدام قاتلی شد. وقتی قاتل به پای دار رفت و طناب را دور گردن او آویختند، ناگهان روانشناس سر رسید و بلند داد زد دست نگه دارین.

آنها از دار زدن مرد منصرف شدند و گوش به سخنان روانشناس سپردند.

روانشناس رو به حضار گفت: مگر نه اینکه این مرد قاتل است و باید کشته شود؟
همه جواب دادند بله.

روانشناس ادامه داد: پس بگذارید من به روش خودم این مرد را بکشم . همه قبول کردند.

سپس روانشناس مرد را از بالای دار پایین آورد و او را روی تخته سنگی خوابانید و چشمانش را بست و به او گفت: ای مرد قاتل من شاهرگ تو را خواهم زد و تو به زودی خواهی مرد.

همه از این گفته روانشناس تعجب کردند روانشناس تکه ای شیشه از روی زمین برداشت و روی دست مرد کشید مرد احساس سوزش کرد. ولی حتی دستش یک خراش کوچک هم بر نداشت. سپس روانشناس قطره چکانی برداشت و روی دست مرد قطره قطره آب می ریخت و مدام به او میگفت: تو خون زیادی از دست دادی و به زودی خواهی مرد.

مرد قاتل خیال می کرد رگ دستش زده شده و به زودی می میرد، در صورتی که دستش خراش کوچک هم نداشت. مدتی گذشت و دیدند که قاتل دیگر نفس نمی کشد. او مرده بود . ولی با تیغ؟ با دار؟ خیر. او فقط و فقط با زهری به اسم تلقین مرده بود.

پس از این بعد اگر یک مریضی کوچک و یا مشکلی داشتید با تلقین بزرگش نکنید، چون تلقین، نداشته ها را به داشته ها تبدیل میکند؛ لازم به ذکر است که بر خلاف تلقین منفی تلقین مثبت هم داریم.